پیشخوان

نظری بر یک وقایع‌نگاری خواندنی از دوران دفاع مقدس

در حاشیه روایت «یک روز تا چزابه»

■ سیدعلی بنی لوحی

عراق حمله گسترده خود را به جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به صورت رسمی آغاز کرد. مهم‌ترین هدف حزب بعث عراق از این تهاجم جداسازی استان خوزستان و هدف نهایی امریکا به عنوان پشتیبان اصلی این تجاوز و آتش بیار معرکه تضعیف منجر به سقوط جمهوری اسلامی ایران بود.

از نقطه نظر نظامی برای رسیدن به چنین هدفی اهواز به عنوان مرکز استان اهمیت ویژه‌ای داشت و معابر وصولی منتهی به آن باید به عنوان تلاش اصلی در طرح مانور کلی ارتش عراق انتخاب می‌شد. لذا سه لشکر پر قدرت دشمن موظف شدند از سه محور پس از اشغال مناطق و شهرهای مسیر خود اهواز را محاصره و تصرف کنند. در این میان مهم‌ترین مسیر برای تصرف اهواز، محور چزابه، بستان، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز بود. دشمن با لشکر ۹ زرهی خود در اولین روز جنگ با عبور از چزابه به شهر بستان رسید و پس از یک هفته تا ۲۵ کیلومتری اهواز پیشروی کرد و در نزدیکی حمیدیه مستقر شد. پس از آن اهواز در خطر سقوط قرار گرفت. موضوع را با امام امت(ره) در میان می‌گذارند و آن حضرت پاسخ می‌دهند: «مگر جوانان اهواز مرده‌اند.» صحبت امام(ره) شور و شوق زایدالوصفی در بین نیروهای مدافع اهواز ایجاد می‌کند، به‌گونه‌ای که پس از چند ساعت شهید غیور اصلی فرمانده عملیات سپاه اهواز به همراه ۱۸ نفر از نیروهای سپاه به دشمن هجوم آوردند و آنها را تار و مار کردند. با کشته شدن فرمانده نیروهای عراقی لشکر ۹ زرهی دشمن تا چزابه عقب‌نشینی کرد و عراق از تصرف اهواز که سه الی پنج روز برای آن مدت مشخص کرده بود، برای همیشه محروم می‌شود. پس از آن حماسه مقاومت نیروهای اسلام در دشت آزادگان بار دیگر شروع می‌شود، زیرا عراق مجدداً پیشروی و نهایتاً پس از ۴۵ روز درگیری در حاشیه غربی سوسنگرد پدافند می‌کند. به این ترتیب شهر بستان و روستاهای اطراف آن به اشغال دشمنی در می‌آید که از هیچ جنایت و اقدام وحشیانه‌ای رویگردان نبود.

با تشکیل خطوط دفاعی در دو جبهه رزمندگان اسلام لحظه‌ای دشمن را امان ندادند و در شش ماه اول جنگ با انجام چند عملیات محدود ضربات سختی به پیکره نیروهای متجاوز وارد شد، به‌گونه‌ای که عراق ناچار شد لشکر ۹ زرهی خود را برای بازسازی از منطقه خارج کند. با گذشت یک سال از شروع جنگ عملیات ثامن‌الائمه در هفتم مهرماه به آزادسازی آبادان از محاصره انجامید و به دنبال آن عملیات آزادسازی بستان که به نام طریق‌القدس نامگذاری شد در هشتم آذر ماه سال ۱۳۶۰ انجام گرفت و در یک عملیات حماسی و شهادت‌طلبانه بستان مظلوم پس از ۴۳۴ روز به ایران اسلامی بازگردانده شد.

عملیات بستان از دو محور اصلی در شمال و جنوب کرخه اجرا شد، ولی به خاطر خصوصیات خاص زمین در شمال کرخه و موفقیت صد در صد نیروهای عمل‌کننده در آن آنچه در شمال کرخه و در دامنه ارتفاعات رملی روی داد بسیار آموزنده بود و نقطه قوتی در طرح‌ریزی عملیات فتح‌المبین شد، زیرا سپاهیان اسلام در شمال کرخه در مانور خود پنج گردان پیاده را یک روز قبل از عملیات در منطقه رملی که مسیری غیر قابل نفوذ بود عبور دادند و موفق شدند در ساعات اولیه عملیات با دور زدن نیروهای متجاوز و حمله از عقبه منطقه نبرد دشمن را کاملاً غافلگیر و با انهدام نیروهای تیپ ویژه و توپخانه عراق عمق هجده کیلومتری منطقه دشمن را تصرف کنند. با موفقیت در اجرای این مأموریت نیروهای عراق در شمال کرخه محاصره و صد در صد منهدم شدند. هدف اصلی گردان‌های نفوذ که از دیدگاه سوم منطقه رملی بر دشمن هجوم آوردند، پس از انهدام نیروهای متجاوز و رسیدن به جاده آسفالت پیشروی به طرف مرز و رسیدن به نقطه حساس و استراتژیک به نام چزابه و پدافند در آن بود.

«یک روز تا چزابه» خاطرات ۱۰ ساعت حضور در دامنه تپه‌های رملی در اولین روز عملیات طریق‌القدس است که در آن تلاش شد حال و هوای حاکم بر پاسداران جبهه عشق برای جوانان همه نسل‌ها، مخصوصاً نسل سوم انقلاب که مسئولیت سنگینی را به دوش دارند بازگو شود و امید است مدخلی در خور برای ورود به چزابه باشد.

سازمان آگهی‌های روزنامه جوان تلفنی آگهی می‌پذیرد

۸۸۴۹۸۴۷۳

شهید آیت در جریانات سیاسی دوران نهضت ملی با حزب زحمتکشان ارتباط داشت، اما پس از چندی همکاری با آنان را قطع کرده بود. بار اول که با ایشان در این باره صحبت کردم، گفت: با آنها ارتباط خاصی ندارد. شهید آیت به لحاظ سیاسی فوق‌العاده پخته بود و به تمام ریزه‌کاری‌ها و جزئیات جریانات، به شکلی مستند احاطه داشت، در حالی که نسبت به رهبران سیاسی همدوره خود، بسیار جوان بود. کمتر کسی می‌توانست در بحث‌های علمی و مستدل درباره مسائل سیاسی، از پس ایشان برآید

«جلوه‌هایی از منش سیاسی شهید دکتر سیدحسن آیت» در گفت‌وشنود با علیرضا محجوب

هوش و تدبیر سیاسی او خارق‌العاده بود

■ نیما احمدپور

نماینده کنونی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، از همراهان و دوستدارن شهید دکتر سیدحسن آیت به شمار می‌رود، چیزی که شاید برای بسیاری جالب باشد. علیرضا محجوب از پیش از پیروزی انقلاب با دکتر آیت دوست شد و تا پایان حیات او، با وی ارتباطی صمیمی داشت. آنچه پیش روی دارید، شمه‌ای از خاطرات محجوب از آن شهید متفکر است.

■■■

جنابعالی از چه مقطعی و چگونه با شهید دکتر سیدحسن آیت آشنا شدید و این آشنایی و ارتباط چگونه توسعه و تعمیق یافت؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. بنده در اواخر دهه ۵۰ درباره جبهه ملی و احزاب مرتبط با آن پژوهش می‌کردم که به حزب زحمتکشان رسیدم و با شهید دکتر آیت آشنا شدم. ایشان در مدرسه عالی علوم اداری قم- که بخشی از دانشگاه تهران- بود تدریس می‌کرد و در عین حال در جریانات دانشجویی و انجمن‌های اسلامی هم فعالیت مؤثر داشت و ما از این طریق با هم آشنا شدیم، ولی آشنایی و همکاری نزدیک ما به روزهای اول پیروزی انقلاب و دفتر سیاسی حزب جمهوری- که ایشان مسئول اول آن بود- برمی‌گردد. بنده چند روز بیشتر در این بخش نبودم و علاقه داشتم در شاخه کارگری حزب جمهوری فعالیت کنم، اما ایشان اصرار داشت در دفتر سیاسی بمانم. چند روزی در خدمتشان بودم و از طرف حزب، چند جا برای سخنرانی رفتم. البته شهید آیت تعیین می‌کرد که چه کسانی از طرف حزب برای سخنرانی بروند. در هر حال ارتباط صمیمانه ما از دوره فعالیت در حزب جمهوری شروع شد که هفته‌ای یکی دوبار جلسه داشتیم و در آنجا درباره موضوعات مختلف، از جمله اقدامات بنی‌صدر بحث می‌کردیم.

چه ویژگی‌هایی در ایشان وجود داشت که وی را از دیگران متمایز می‌کرد؟

سواد، هوش و تدبیر سیاسی خارق‌العاده! ایشان از جمله معدود افرادی بود که در جریان نهضت ملی، از همان ابتدا از حرکت سیاسی آیت‌الله کاشانی دفاع می‌کرد. در مجلس خبرگان هم روی اصل ولایت فقیه پافشاری و ابعاد مختلف آن را تبیین کرد. در حزب جمهوری هم در این باره مواضع بسیار روشنی داشت. شهید آیت در جریانات سیاسی دوران نهضت ملی با حزب زحمتکشان ارتباط داشت، اما پس از چندی همکاری با آنان را قطع کرده بود. بار اول که با ایشان در این باره صحبت کردم، گفت: با آنها ارتباط خاصی ندارد. شهید آیت به لحاظ سیاسی فوق‌العاده پخته بود و به تمام ریزه‌کاری‌ها و جزئیات جریانات، به شکلی مستند احاطه داشت، در حالی که نسبت به رهبران سیاسی همدوره خود، بسیار جوان بود. کمتر کسی می‌توانست در بحث‌های علمی و مستدل درباره مسائل سیاسی، از پس ایشان برآید. ایشان فوق‌العاده هوشمندانه و ظریف فعالیت سیاسی و مبارزاتی می‌کرد. به‌طوری که ساواک با همه تلاشی که کرد، نتوانست نقطه ضعفی از ایشان بگیرد.

شیوه ایشان در فعالیت‌های سیاسی چگونه بود که ساواک کمتر می‌توانست آن را کشف کند؟

مثلاً در محیط‌های آموزشی دانشگاهی- که اتفاقاً ساواک روی آنها حساسیت خاصی داشت- انتقادات خود را بر محور قانون اساسی و مباحث حقوقی گذاشته بود و در عرصه روابط خاصی از ضرورت دفاع از منافع ملی حرف می‌زد و در مباحث اسلامی بیشتر روی شخصیت و عملکرد آیت‌الله کاشانی تکیه می‌کرد و به این ترتیب خود را از اینکه در معرض حساسیت‌های ساواک باشد، دور نگه می‌داشت. خیلی‌ها انقلابی بودن را در شور و هیجان به خرج دادن و سخنرانی‌های آتشین می‌دانستند و ساواک را خیلی زود متوجه خود می‌کردند، اما شهید آیت از این نوع رفتارها پرهیز می‌کرد و معتقد بود ممکن است مبارزات چندین سال طول بکشد و نباید همه انرژی‌ها را یکباره و در همان مرحله اول خرج کرد. ایشان حقیقتاً یک مبارز هوشمند و مبرّز سیاسی بود و نباید ایشان را جز با خودش، با کس دیگری مقایسه کرد.

شهید آیت چگونه جزو اعضای اولیه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شد؟ چه چیز موجب شد که از همان آغاز فعالیت حزب، در چنین جایگاهی قرار گیرد؟

شهید بهشتی ذهن فوق‌العاده سیاسی و فعالی داشت و کمتر کسی، هوشمندی و هوشیاری ایشان در سیاست را انکار می‌کند. ایشان قصد داشت با حزب جمهوری اسلامی یک جبهه گسترده و وسیع را شکل بدهد و طبیعی است عنصر کارآمد، سیاستمدار و هوشمندی چون شهید آیت بسیار می‌توانست به ایشان یاری برساند، لذا شهید آیت در زمره نخستین کسانی است که از او برای شرکت در شورای مرکزی حزب جمهوری دعوت شد. شهید بهشتی حتی از بنی‌صدر، دکتر پیمان و مهندس بازرگان هم دعوت کرد.

استدلال شهید بهشتی برای دعوت امثال بنی‌صدر چه بود؟

ایشان می‌گفت یک وقت از امام حسین(ع) پرسیدند چرا از خوارج که با امام علی(ع) هم جنگیدند، دعوت کردید؟ امام فرمودند: «می‌خواهیم همه اهل قبله را جمع کنیم. حتی اگر خود معاویه هم بیاید، اینجا لشکر اهل قبله است!» در شرایطی که گروه‌های چپ به‌شدت فعال بودند، شهید بهشتی همه اهل قبله را فرا خواندند و شما هیچ‌کسی را نمی‌توانید پیدا کنید که بگوید دعوت نشدم!

تأثیر حضور شهید آیت در حزب جمهوری چقدر بود؟

شهید آیت به دلیل اشتغالات سخنرانی، روشنگری و تدریس در دانشگاه، آن‌طور که باید و شاید نمی‌توانست همه انتظارات شهید بهشتی در حزب جمهوری را برآورده سازد، چون شهید بهشتی روی ایشان خیلی حساب می‌کرد. در مجلس خبرگان دیدیم جزو دعوت‌شده‌های شهید بهشتی در هیئت رئیسه و در حزب هم جزو نخستین کسانی بود که شهید بهشتی شخصاً و به‌طور رسمی از ایشان دعوت کرد. بنابراین انتظار داشت خیلی بیشتر از آنچه که بود، کمک کند. شهید بهشتی عمیقاً معتقد بود شهید آیت در زمینه مسائل سیاسی جزو دانشمندان و نوادر ایران است و به همین دلیل هم مسئولیت دفتر سیاسی حزب را به او سپرد. واقعیت هم همین است که با وجود بزرگانی که در زمینه‌های سیاسی و مبارزاتی سوابق زیادی داشتند، مشکل می‌شد کسی با سوابق تحصیلی و معلومات سیاسی شهید آیت را پیدا کرد. شهید بهشتی بعد از تشکیل هیئت مؤسس حزب، با افرادی مذاکره می‌کردند که قطعاً شهید آیت یکی از آنها بود و به‌قدری مورد اعتماد شهید بهشتی بود که حتی افرادی را هم که معرفی می‌کرد، در حزب پذیرفته می‌شدند، از جمله دکتر جاسبی، دکتر محمود کاشانی و شهید محمد منتظری. شهید بهشتی سعه صدر عجیبی داشت و اگر کسی پیشنهاد می‌شد، بررسی می‌کرد و چنانچه مطلوب تشخیص می‌داد، بلافاصله آنها را دعوت می‌کرد. شهید آیت را کسی پیشنهاد نداد، بلکه وقتی آمد خودش جزو پیشنهاددهندگان بود، چون نفوذ کلام عجیبی داشت و معمولاً وقتی حرف می‌زد یا پیشنهادی می‌داد، پذیرفته می‌شد.

شهید محمد منتظری در مقطعی از حزب کنار گذاشته شد. واکنش شهید آیت به عنوان فردی که او را پیشنهاد داده، چه بود؟

ملاک حضور همه کسانی که در حزب بودند، حتی مؤسسین اولیه حزب، قانون گرایی ورفتار ضابطه مند بود. البته شهید بهشتی حتی در هنگام کنار گذاشتن افراد، ذره‌ای از احترام و ادب خود نسبت به آنان را نمی‌کاست ودرعین در رعایت مصالح حزب تردید هم نمی‌کرد. شهید آیت در جلسه برکناری شهید محمد منتظری از او دفاع کرد، هرچند که نظر اکثریت چیز دیگری بود.

علت برکناری او چه بود؟

شهید محمد منتظری به پیشنهاد شهید آیت عضو شورای مرکزی حزب شد، ولی بعدها نشریه‌ای به نام «پیام شهید» را در آورد که در آن به‌رغم اینکه عضو شورای مرکزی حزب بود، به سران حزب، مخصوصاً شهید بهشتی حمله می‌کرد! وقتی هم مقام معظم رهبری با او صحبت کرده و از او پرسیده بودند که: «اگر حزب و شورای مرکزی آن را قبول دارد، چرا این مطالب را می‌نویسد؟» پاسخ داده بود: «حزب از مسیر حزب منحرف شده‌است!» مشکل این بود که با وجودی که بارها به او تذکر دادند، باز هم به این کار ادامه می‌داد. البته در اواخر عمر متوجه اشتباه خود شد و برگشت و در جلسه‌ای که منتهی به فاجعه هفت تیر شد، حضور داشت. نکته جالب برخورد بزرگ‌منشانه شهید بهشتی با او بود که به‌رغم آن همه توهین، باز به روی او نیاورد! شهید بهشتی انصافاً صاحب فضیلت‌هایی بود که در کمتر کسی می‌توان سراغ گرفت. یک مدیر باهوش، صبور، آگاه، آدم‌شناس، جریان‌شناس و کسی که استاد کشف استعدادهای پنهان بود و شهید آیت به‌راستی کشف شهید بهشتی بود. ایشان چنان وسعت دیدی داشت که برای عضویت در حزب، حتی از مسعود رجوی هم دعوت کرده بود!

با توجه به اینکه اشاره کردید شهید بهشتی به هوش و شناخت سیاسی شهید آیت اعتقاد داشت، پس چرا مخالفت‌های صریح او نسبت به حضور بازرگان و بنی‌صدر را در مناصب سیاسی نپذیرفت؟

فقط شهید آیت مخالف دعوت از آنها نبود. بسیاری از ما هم مخالف بودیم، اما به احترام شهید بهشتی سکوت می‌کردیم. بازرگان دعوت را نپذیرفت. بنی‌صدر یک جلسه آمد و دیگر نیامد. رجوی هم آمد و خصوصی با شهید بهشتی مذاکره کرد، اما بعد شرط‌هایی گذاشته بود که قبول نشد. شهید بهشتی طبق همان روایتی که بیان کردم، سعی داشت هر کسی را که عنوان اسلامی به او خورده بود، دعوت کند.

این برخوردها برای شما قابل قبول بود؟

شما امروز از پس نزدیک به چهار دهه دارید به قضایا نگاه می‌کنید. آن روزها و در گرماگرم حوادث زیادی که پیش می‌آمدند، نظر انسان فرق می‌کرد. یادم هست من به حذف شهید منتظری رأی ندادم، ولی خیلی‌ها با توجه به موضع‌گیری‌های او در نشریه و سخنرانی‌هایش حضور او را در مرکزیت حزب جمهوری صلاح نمی‌دانستند.

همانور که اشاره کردید، یکی از فرازهای مهم زندگی شهید آیت، حضور ایشان در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی و به‌ویژه نقش تأثیرگذار وی در تصویب اصل «ولایت فقیه» بود. تحلیل شما از این قضیه چیست؟

انصافاً در تصویب اصل ولایت فقیه، نقش شهید آیت را نمی‌توان نادیده گرفت. آقای منتظری بیشتر بر وجوه فقهی قضیه تأکید داشت، اما شهید آیت ابعاد سیاسی، حقوقی و تاریخی مسئله را در نظر می‌گرفت. مجلس خبرگان ترکیبی از مراجع، مجتهدین و منتقدین سیاسی و جریانات مختلف بود و افرادی چون مقدم مراغه‌ای و بنی‌صدر هم در آن حضور داشتند، بنابراین جا انداختن اصل ولایت فقیه کار ساده‌ای نبود.

شهید دکتر آیت در کنفرانس مطبوعاتی به مناسبت انتشار نوار معروف

بنی‌صدر هم جزو مخالفین اصل ولایت فقیه بود؟

با اینکه یک کوه مقاله در مخالفت با بنی‌صدر نوشته‌ام، تردید دارم مخالفت صریح و روشنی داشت! بحث می‌کرد که: ولی‌فقیه باید ۶۰ و چند علم داشته باشد که امام همه‌اش را دارد و من هم شانزده تای آنها را دارم! بنابراین بعید می‌دانم واقعاً مخالف بوده باشد. حداقل اینکه بیشتر با موافق‌ها همراهی می‌کرد. شیوه پسندیده‌ای نیست که وقتی کسی را رد می‌کنیم، همه ویژگی‌هایش را منفی می‌کنیم و وقتی کسی را می‌پسندیم هر چه ویژگی مثبت در عالم هست، به او نسبت می‌دهیم. من خودم جزو مخالفین جدی بنی‌صدر بود. هم در حضورش از او انتقاد می‌کردم و هم علیه او مقاله‌های تندی می‌نوشتم، طوری که یک بار بنی‌صدر مقاله‌ها را جمع کرد و پیش امام برد و از من و شهید بهشتی گلایه کرد! حتی یکی دو تا از آن مقاله‌ها را به دفتر سیاسی حزب آوردند و علیه خودم مطرح کردند. حتی از شهید آیت هم در این زمینه تندتر بودم، منتهی آن‌قدر هم انصاف دارم که در کنار انتقاد، هر نسبتی را به او ندهم. به نظر من چیزی که بنی‌صدر را گرفتار کرد، جاه‌طلبی و شخصیت ضعیفش بود. اگر جاه‌طلب نبود، رئیس‌جمهور نمی‌شد، ولی دست کم در مقطعی، آدم مورد احترامی بود. شناخت سیاسی بدی نداشت، ولی کیش شخصیت کار دستش داد! عرض می‌کردم در مجلس خبرگان انصافاً ستاره درخشان مذاکرات درباره بحث ولایت فقیه، شهید آیت بود که در تمام مقاطع حساسیت و واکنش نشان داد و پافشاری کرد و ابداً کوتاه نیامد. او عمیقاً به این اصل اعتقاد داشت و از زمانی که کتاب ولایت فقیه امام را خواند، موضوع را به‌طور ضمنی در درس‌ها و سخنرانی‌هایش مطرح می‌کرد، بنابراین خیلی دقیق می‌دانست درباره چه چیزی حرف می‌زند و هدف و مقصد کجاست؟ او با افراد بی‌شماری که از روی احترام به امام در این باره صحبت می‌کردند، فرق داشت و با علم، آگاهی، ایمان و دانش درباره ولایت فقیه حرف می‌زد و بعید می‌دانم کسی مثل او، به تمام جوانب این موضوع احاطه داشت.

برخی مدعی شده‌اند که با وجود کثیری از مجتهدان تراز اول در مجلس خبرگان، علی‌القاعده تصویب اصل ولایت فقیه نباید دشوار بوده باشد. دیدگاه شما در این‌باره چیست؟

ابداً این‌طور نیست، چون نیمی از این مجتهدان تراز اول با این اصل مخالف بودند و با استدلال‌های مؤثر و محکم شهید آیت به این نتیجه رسیدند که به این اصل رأی بدهند! آقای منتظری و شهید بهشتی هم در دفاع از این اصل استدلال می‌کردند، اما هیچ‌کس به جامعیت، دقت و استحکام شهید آیت فصول این اصل را به هم پیوند نداد. شما برای اینکه بتوانید مجتهدین و اهل علم را اقناع کنید، باید بتوانید ابعاد مختلف یک موضوع را به‌دقت تبیین کنید و شهید آیت این توانایی را داشت و از سر ایمان و عقیده عمیق حرف می‌زد. باید اشاره کنم دست‌کم ۳۰ نفر در آن جلسه با اصل ولایت فقیه مخالف بودند، هر چند کسی جز آقای حجتی کرمانی عقیده‌اش را صراحتاً بیان نکرد! با مطالعه نطق‌های پیش از دستور و مخصوصاً بحث‌های کمیسیون‌های تخصصی که در جریان آنها بودم، می‌دانم شهید آیت هیچ چاره‌ای جز این نداشت که از همان ابتدا بحث‌هایش را طوفانی شروع کند و انصافاً به ستاره درخشان این بحث تبدیل شود.

شاید همین تلاش‌ها به این شبهه دامن زده است که تصویب اصل ولایت فقیه کار آیت بود. اینطور نیست؟

پر بیراه هم نمی‌گویند! فقط کار آیت نبود، اما آیت برجسته‌ترین شخصیت مجلس خبرگان در این زمینه بود. مرحوم منتظری در زمینه ولایت فقیه، مباحث فقهی بسیار جدی داشت. شهید بهشتی معتقد به این اصل بود، اما به عنوان رئیس مجلس وارد این مباحث نمی‌شد، اما یک نفر بالاخره باید پهلوان این میدان می‌شد و میدانداری می‌کرد که شهید آیت این کار را کرد. مخالفین سعی می‌کنند قضیه را به دکتر بقایی و جریان او نسبت بدهند، از جمله مرحوم مهندس سحابی که به نظرم اطلاع کافی از قضایا نداشت، چون چمد ماه بعد مظفر بقایی علیه ولایت فقیه سخنرانی رسمی کرد. من نزدیک به ۲۰ جلسه پیش مظفر بقایی رفتم و از جزئیات نظراتش خبر دارم! دکتر بقایی قطعاً از ظهور یک جریان اسلامی خوشحال بود، اما خودش لائیک بود! تظاهر هم به دینداری نمی‌کرد، اما بسیار به آیت‌الله کاشانی علاقه داشت. حتی به اسلام و جریان اسلامی هم علاقه داشت.

شهید آیت با جریان ملی‌گرایی و مخصوصاً شخص دکتر مصدق مخالفت صریحی داشت. این امر در فعالیت‌های سیاسی او، به‌ویژه در حزب چه تأثیراتی داشت؟

بله، مخالف مصدق بود و اغلب می‌گفت: مصدق‌السلطنه! اما مخالفتش با او برخلاف چیزی که خیلی‌ها سعی کردند به شکل افراطی و احساسی نشان بدهند، مخالفت اصولی و استدلالی بود، نه احساسی. شهید آیت دکتر مصدق را فردی لیبرال می‌دانست که علت شکست او هم همین بود. او معتقد بود اگر او فقط به شخصیت‌های لیبرال میدان نمی‌داد و آدم‌هایش را می‌شناخت، کار نهضت ملی به آن فاجعه ختم نمی‌شد. علت مخالفتش با مهندس بازرگان هم همین بود. در واقع او با مواضع این افراد آن به شکل علمی و مستدل مشکل داشت، نه خود آنها. ما که در مخالفت با بازرگان و بنی‌صدر از او تندتر بودیم.

در مجموع روحیات و شخصیت شهید آیت را چگونه توصیف می‌کنید؟

بسیار آرام، متین، صریح و رک بود. بنی‌صدر و سلامتیان در نگاه عامه مردم از او یک شخصیت تند و عصبی را ترسیم کردند که واقعاً همه‌اش داستان‌پردازی است. او با مصدق، بنی‌صدر، بازرگان و اصولاً لیبرال‌ها مخالف بود، اما این ربطی به شخصیت او ندارد. انسان متعادل، مأخوذ به حیا و منعطفی بود. کاملاً برعکس شخصیتی بود که سعی کردند با هیاهو و جار و جنجال از او جا بیندازند. او در مواضعی که احساس می‌کرد واقعاً همه جوانب را سنجیده و به قطعیت رسیده است به میدان می‌آمد و اهل منطق و استدلال بود و ابداً اهل جدال و ستیز نبود. خدایش رحمت کند.

دکتر آیت مخالف مصدق بود و اغلب می‌گفت: مصدق‌السلطنه! اما مخالفتش با او برخلاف چیزی که خیلی‌ها سعی کردند به شکل افراطی و احساسی نشان بدهند، مخالفت اصولی و استدلالی بود، نه احساسی. شهید آیت دکتر مصدق را فردی لیبرال می‌دانست که علت شکست او هم همین بود